بررسی چهار نکته دربارهٔ زندگی امام صادق علیه‌السلام

از کتاب دکتر حسین مدرّسی

[نکتهٔ پژوهشی ـ ۱۸]

سیّد محمّدرضا موسوی*

چکیده: این مقاله به بررسی چهار نکتهٔ کوتاه دربارهٔ زندگی امام صادق علیه‌السلام می‌پردازد که در کتاب مکتب در فرآیند تکامل[1]، اثر دکتر حسین مدرّسی مطرح شده‌اند. این چهار نکته به طور خلاصه، ناظر به عدم قیام امام علیه‌السلام با وجود آمادگی شیعیان، عدم قبول خلافت با وجود پیشنهاد عبّاسیان، نهی از خواندن ایشان با عنوان امام و نهی از تبلیغ و گسترش تشیّع است. در این مقاله، ضمن بررسی صحّت این اقوال، سازگاری این اقوال با عقاید شیعی بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: امام صادق علیه‌السلام / امامت / تبلیغ تشیّع / دکتر مدرّسی.

مقدمه

ترجمهٔ کتاب آقای دکتر سیّد حسین مدرّسی طباطبایی به زبان فارسی موجب

---

*. دکترای علوم کامپیوتر، پژوهشگر.

1. Crisis and Consolidation in The Formative Period of Shi'ite Islam.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

بروز واکنشهای گوناگون در میان جامعهٔ فارسی‌زبان شده است. به طور خاص، این کتاب که اصولاً جنبهٔ تاریخی (و جامعه‌شناسانه) داشته، موجب واکنشهای اعتقادی و کلامی شده؛ برخی نکات مطرح‌شده در این کتاب را منافی اعتقادات حقّهٔ شیعی دانستند و به پاسخگویی در مقابل آن برخاستند و برخی آن را مبنا و مؤیّد ردّ برخی اعتقادات شیعی قرار دادند. در این مقالهٔ کوتاه، بر آنیم تا چند نکته از نکات مطرح شده در این کتاب را مورد نقد قرار دهیم. این نکات همگی برگرفته از صفحات ۷ تا ۸ متن انگلیسی کتاب است. (اصل متن مربوط به این نکات در پی نوشت این مقاله می‌آید.) هدف از این نوشتار ابتدا بررسی صحّت مدّعای آقای دکتر مدرّسی و سپس سازگاری آن با اعتقاد شیعی است.

پیش از آغاز بررسی این نکات، شایسته است دقّت شود که از نظر روش‌شناسی، تفاوتی بنیادی بین روش دین‌شناسی غربیان و روش مطالعه و کسب معرفت دینی در میان مسلمانان و به طور کلّی معتقدان به ادیان هست. از نظر ما (به عنوان انسان معتقد) هدف از مطالعهٔ متون دینی، بررسی حقّانیّت و بطلان نظریات و سازگاری آنها با اعتقادات فعلی ماست. ولی هدف دین‌شناسان شناخت جریانهای مختلف فکری (از نظر تاریخی، اجتماعی و ساختار اعتقادی) مستقل از حقّانیّت و بطلان است. به طور خلاصه، بحث کلامی به منظور اثبات یا ردّ یک اعتقاد، اصولاً جایی در متون دین‌شناسی غربی ندارد. چه بسا کثیری از دین‌شناسان اعتقاد و تعلّق به هیچ دینی ندارند، امّا اگر معدودی از آنان معتقد به دینی نیز هستند باید اعتقاد خود را هنگام تحقیق کنار بگذارند. بر این اساس، گاه، نقیض برخی از بدیهیّات اعتقادی در نظریّات دین‌شناسانه مبنا قرار می‌گیرند.

همچنین شایسته است دقّت کنیم که یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم روش دین‌شناسی غربی مفهوم تئوری یا نظریّه است. یک نظریّهٔ تاریخی ـ جامعه‌شناسانه باید بتواند در عین اختصار، مجموعهٔ وسیعی از روایات تاریخی را به شکلی سازگار

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

و منسجم تفسیر نماید. این اختصار و تفسیر منسجم و جامع، معیار رایج «درستی» نظریّه‌های تاریخی ـ اجتماعی است که با مفهوم برهان و حجّت (معیار درستی در مباحث کلامی) متفاوت است. از این رو، بسیاری از «شبهات» آنان، اصلاً مفهومی در متن اعتقادات اسلامی و شیعی ندارند. امّاگاه نتایج تحقیق کارشناسان غربی در متن اسلامی نیز معنادار وگاه معنای آن با اعتقاد فعلی ما ناسازگار است.

دکتر مدرّسی طباطبایی در فصل اوّل کتاب خود به مروری گذرا به زندگی دوازده امام شیعهٔ اثناعشری می‌پردازد. در ضمن این بررسی، ایشان نکات ذیل را دربارهٔ دورهٔ امامت امام صادق علیه‌السلام ذکر می‌کند:

۱. امام صادق علیه‌السلام با وجود شیعیان فراوان (تا صد هزار نفر) و آمادگی کوفیان، از پذیرش دعوت آنان برای قیام سر باز زدند و همین امر موجب اعتراض شیعیان به ایشان شد. (کلینی، ج ۱، ص ۳۰۷ و ج ۲، ص ۲۴۲ و ج ۸، ص ۳۳۱؛ کشّی، ص ۱۵۸ و ۳۵۳ ـ ۳۵۴ و ۳۹۸؛ ابن‌شهرآشوب ج ۳، ص ۳۶۲)[1]

۲. عبّاسیان آمادهٔ تسلیم حکومت به امام صادق علیه‌السلام بودند؛ امّا امام تقاضای آنان برای قبول خلافت را نپذیرفتند. (کلینی، ج ۸، ص ۲۷۴؛ ابن‌شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۵۵ ـ ۳۵۶؛ شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۹)[2]

---

1. Hossein Modarresi, Crisis and Consolidation in The Formative Period of Shi'ite Islam, p. 7, Darwin, 1998. "Imam Ja'far al-Sadiq was the most respected member of the House of the Prophet during the time of upheaval that saw the overflow of the century-p;d Umayyad rule. Ja'far was an obvious candidate to succeed as Umayyad leader of the Islamic state and many expected him to step forward into the role. Iraq was full of his followers. A passionate follower told him that half of the world supported his claim. The people of Kufa waited only for his order to seize the city from its garrison. His failure to take advantage of the situation led to various reactions; some of his followers even held that it was unlawful for him not to rise up."

2. Ibid, p. 7." Even the Abbasids, who eventually took the reins of power, reportedly looked to him in the early days of their insurrection as their first choice for the spiritual leadership of their movement."

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

۳. امام علیه السلام خود را در مواردی امام نمی خواندند. (برقی، ج ۱، ص ۲۸۸ ـ ۲۸۹؛ عیّاشی، ج ۱، ص ۳۲۷؛ کلینی، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۹؛ کشّی، ص ۲۸۱ و ۲۸۹ و ۳۴۹ و ۴۱۹ و ۴۲۱ ـ ۴۲۳ و ۴۲۷)[1]

۴. امام مردم را از تبلیغات شیعی نهی می‌فرمودند و اجازه نمی دانند که شیعیان سنّیان را به تشیّع دعوت کنند. (کلینی، ج ۱، ص ۱۶۵ ـ ۱۶۷ و ج ۲، ص ۲۱۲ ـ ۲۱۴ و ۲۲۱ ـ ۲۲۶ و ۳۶۹ ـ ۳۷۲؛ برقی، ج ۱، ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱؛ حمیری، ص ۳۷)[2]

از میان چهار دعوی فوق همگی (به نظر نویسنده) مبتنی بر متون شیعه و در ساختار شیعی معنادار هستند. امّا به نظر نویسندهٔ این سطور دو مورد آخر ممکن است با اعتقادات ما ناسازگاری داشته باشند و تنها دو مورد اوّل، چنان‌که خواهد آمد، پذیرای تفسیری سازگار با اعتقاد شیعی است.

بررسی نکات مطرح‌شده

الف) دو مورد اوّل، حکایت از ادّعای دوگروه (عدّه‌ای از شیعیان و عبّاسیان) برای تصاحب و واگذاری خلافت به امام علیه السلام دارند؛ امّا این ادعّایی است که توسّط امام به عنوان مرجع اعتقادی شیعه نفی شده و شواهد تاریخی نیز از دلایلی موجّه برای ردّ این ادعّاها حکایت می‌کند؛ به نحوی که فرد معترض نیز ظاهراً از دلایل ارائه شده توسّط امام قانع می‌شود.

احادیث مربوط به نخستین دعوی

در مورد ادعّای آمادگی شیعیان، به عنوان مثال، به دو حدیث ذیل اشاره می‌کنیم که مورد استناد آقای مدرّسی نیز قرارگرفته‌اند:

مُحَمَّدُبْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّبْنُ مُحَمَّدِبْنِ بُنْدَارَ عَنْ إِبْرَاهِيمَبْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِاللهِبْنِ

1. bid, p. 8. "Possibly along the same line, he at times did not even like to be called the Imam."

2. Ibid, p. 8. "He also forbade his followers to engage in any political activity or to join any armed Group, make Shi'ite propaganda, or recruit any new members into the Shi'ite community."

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي‌عَبْدِاللهِ عليه‌السلام فَقُلْتُ لَهُ: وَ اللهِ مَا يَسَعُكَ الْقُعُودُ.

فَقَالَ: وَ لِمَ يَا سَدِيرُ؟

قُلْتُ: لِكَثْرَةِ مَوَالِيكَ وَ شِيعَتِكَ وَ أَنْصَارِكَ. وَ اللهِ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام مَا لَكَ مِنَ الشِّيعَةِ وَ الْأَنْصَارِ وَ الْمَوَالِي مَا طَمِعَ فِيهِ تَيْمٌ وَ لَا عَدِيٌّ.

فَقَالَ: يَا سَدِيرُ، وَ كَمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا؟

قُلْتُ: مِائَةَ أَلْفٍ.

قَالَ: مِائَةَ أَلْفٍ!

قُلْتُ: نَعَمْ وَ مِائَتَيْ أَلْفٍ.

قَالَ مِائَتَيْ أَلْفٍ!

قُلْتُ: نَعَمْ وَ نِصْفَ الدُّنْيَا. قَالَ: فَسَكَتَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ:

يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعَنَا إِلَى يَنْبُعَ؟

قُلْتُ: نَعَمْ. فَأَمَرَ بِحِمَارٍ وَ بَغْلٍ أَنْ يُسْرَجَا. فَبَادَرْتُ فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ. فَقَالَ:

يَا سَدِيرُ، أَ تَرَى أَنْ تُؤْثِرَنِي بِالْحِمَارِ؟

قُلْتُ: الْبَغْلُ أَزْيَنُ وَ أَنْبَلُ.

قَالَ: الْحِمَارُ أَرْفَقُ بِي. فَنَزَلْتُ فَرَكِبَ الْحِمَارَ وَ رَكِبْتُ الْبَغْلَ. فَمَضَيْنَا فَحَانَتِ الصَّلَاةُ. فَقَالَ:

يَا سَدِيرُ، انْزِلْ بِنَا نُصَلِّ. ثُمَّ قَالَ: هَذِهِ أَرْضٌ سَبِخَةٌ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا. فَسِرْنَا حَتَّى صِرْنَا إِلَى أَرْضٍ حَمْرَاءَ وَ نَظَرَ إِلَى غُلَامٍ يَرْعَى جِدَاءً، فَقَالَ:

وَ اللهِ، يَا سَدِيرُ، لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بِعَدَدِ هَذِهِ الْجِدَاءِ، مَا وَسِعَنِي الْقُعُودُ. وَ نَزَلْنَا وَ صَلَّيْنَا. فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ، عَطَفْتُ عَلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةَ‌عَشَرَ. (کلینی، ج ۲، ص ۲۴۳)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

سدیر صیرفی می‌گوید: روزی بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و به ایشان عرض کردم: به خدا، نشستن بر شما جایز نیست.

فرمود: چرا [چنین می‌پنداری] ای سدیر؟

عرض کردم: به دلیل فراوانی دوستان و شیعیان و یارانتان. به خدا اگر امیرالمومنین علیه‌السلام شیعیان و یاران و دوستانی داشت که شما دارید، هرگز تَیم و عدی (کنایه از خلفای اول و دوم) در او طمع نمی کردند.

فرمود: ای سدیر، [این شیعیان] چه تعداد ممکن است باشند؟

گفتم: صدهزار نفر.

فرمود: صدهزار نفر!

عرض کردم: بله و [شاید] دویست هزار نفر.

فرمود: دویست هزار نفر!

گفتم: بله [بلکه شاید] نیمی از دنیا. پس ایشان از گفتگو با من ساکت شد و سپس فرمود:

آیا برای تو آسان است که با من به سرچشمه بیایی؟ عرض کردم: بلی. پس فرمود تا الاغی و استری آماده کردند. پس من ابتدا سوار الاغ شدم. فرمود: ای سدیر، ممکن است که الاغ را برای من واگذاری. گفتم: ولی استر برای شما زیباتر و شایسته تر است. فرمود: ولی الاغ برای من راحت تر است. پس من از الاغ پایین آمدم و بر استر سوار شدم. پس رفتیم تا وقت نماز شد. فرمود: نزد ما پایین بیا تا نماز بگزاریم. سپس فرمود: [امّا] این زمین نرم است و نماز بر آن جایز نیست. پس پیشتر رفتیم تا به زمین سرخی رسیدیم. و امام به جوانی نظر افکندند که رمه‌ای را چوپانی می‌کرد. پس فرمود: به خدا ای سدیر، اگر من به تعداد [گوسفندان] این رمه شیعه داشتم، بر من نشستن جایز نبود. پس فرود آمدیم و نماز گزاردیم. پس چون از نماز فارغ شدیم، به سوی رمه متوجّه شدم و (چارپایان) آن را شمردم و (یافتم که) ۱۷ رأس بودند.

متن حدیث فوق نشان می دهد که امام به عنوان مرجع و رهبر شیعیان، وضعیّت

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

را مناسب قیام نمی‌دیدند و تعداد یاران راستین و استوار خود را برای این منظور کافی نمی‌دانستند. جالب اینجاست که سدیر صیرفی نیز از پاسخ امام قانع شده و دیگر جوابی نداده است؛ اگر چه حتّی اگر قانع نیز نشده بود، گفتهٔ امام برای ما راهگشا و حجّت بود.

حدیث ذیل نمونهٔ دیگری از استنادات آقای مدرّسی بر عدم قیام امام با وجود یاران فراوان و اعتراض شیعیان بدین سبب است:

حدّث إبراهيم عن أبي‌حمزة، عن مأمون الرقّيّ، قال كنت عند سيّدي الصادق عليه السلام إذ دخل سهل‌بن حسن الخراسانيّ فسلّم عليه. ثمّ جلس فقال له: يا بن رسول‌الله، لكم الرأفة و الرحمة و أنتم أهل بيت الإمامة. ما الذي يمنعك أن يكون لك حقّ تقعد عنه و أنت تجد من شيعتك مائة ألف يضربون بين يديك بالسيف؟

فقال له عليه السلام: اجلس يا خراسانيّ، رعى الله حقّك. ثمّ قال: يا حنفيّة، اسجري التنّور. فسجرته حتّى صار كالجمرة و ابيضّ علوّه. ثم قال: يا خراسانيّ، قم فاجلس في التنّور. فقال الخراسانيّ: يا سيّدى، يابن رسول‌الله، لَا تعذّبني بالنار. أقلني، أقالك الله.

قال: قد أقلتك. فبينما نحن كذلك، إذ أقبل هارون المكّيّ و نعله في سبابته. فقال: السلام عليك يابن رسول‌الله. فقال له الصادق عليه السلام: ألق النعل من يدك و اجلس في التنّور.

قال فألقى النعل من سبابته، ثمّ جلس فيالتنّور. و أقبل الإمام يحدّث الخراسانيّ حديث خراسان حتّى كأنّه شاهد لها. ثم قال: قم يا خراسانيّ و انظر ما في التنّور. قال: فقمت إليه فرأيته متربّعا فخرج إلينا و سلّم علينا. فقال له الإمام عليه السلام: كم تجد بخراسان مثل هذا؟ فقلت: و الله و لا واحداً. فقال عليه السلام: لا

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

و الله و لَا واحداً. أما إنّا لانخرج في زمان لانجد فيه خمسة معاضدين لنا. نحن أعلم بالوقت. (ابن‌شهرآشوب، ج ۴، ص ۲۳۷)

مأمون رقّی می‌گوید: در خدمت آقایم صادق علیه‌السلام بودم که سهل‌بن حسن خراسانی وارد شد، سلام کرد و نشست. گفت: ای پور پیامبر خدا، شما مهربانی و بخششگر و شما خاندان امامت هستید؛ چه چیزی شما را باز می دارد که از [گرفتن] حقّی که از آن شماست، از پای نشینید؛ حال آنکه شما صد هزار از شیعیانتان می‌یابید که در پیش روی شما [آماده اند تا] شمشیر بزنند؟

امام علیه‌السلام او را فرمود: بنشین ای خراسانی، خدا حقّت را حفاظت کند. سپس فرمود: ای حنفیّه، تنور را روشن کن. پس آن را روشن کرد تا آنکه برافروخته شد و حرارتش به سفیدی گرایید.

سپس فرمود: ای خراسانی، برخیز و در تنور بنشین. خراسانی گفت: ای سرورم، ای پور پیامبر خدا، مرا به آتش عذاب مکن. از من درگذر، خدا از تو درگذرد. فرمود: از تو گذشتم.

در این گیر و دار بودیم که هارون مکّی رسید، در حالی که کفشش بر انگشت اشاره‌اش بود، و گفت: سلام بر تو ای پور پیامبر خدا. صادق علیه‌السلام او را فرمود: کفش را از دستت فروگذار و در تنور بنشین. پس کفشش را از انگشتش فروگذاشت و در تنور نشست. و امام رو به خراسانی کرد و با او از خراسان چنان سخن می‌گفت که گویا خود در آنجا حاضر است. سپس فرمود: خراسانی برخیز و به آنچه در تنور است بنگر.

[خراسانی] گوید: پس برخاستم و دیدم او (هارون) چهارزانو نشسته، پس خارج شد و بر ما سلام گفت. پس امام علیه‌السلام فرمود: چند نفر مانند این در خراسان می‌یابی؟ گفتم: به خدا یکی هم نیست. گفت: نه، به خدا، یکی هم نیست. هان که ما در زمانی که پنج همراه نداشته باشیم، بر نمی‌خیزیم. [همانا] ما به زمانه آگاه‌تریم.

باز هم حدیث فوق حاکی از درک نادرست یکی از شیعیان خراسان از اوضاع

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

زمانه و اتّکای وی به تعداد یاران (و نه استوارای و پایداری آنان) است؛ امّا امام با تصحیح این درک نادرست خراسانی، وی را متذکّر این حقیقت می‌کنند که در میان صدهزار نفر ادّعایی وی، حتّی یک یار پایدار و استوار وجود ندارد. بار دیگر متذکّر می شویم که فارغ از استدلال امام و قبول این استدلال توسّط خراسانی، تلقّی امام از وضعیّت زمانه برای شیعیانشان حجّیّت دارد و از این رو، این احادیث تنها حاکی از وجود یا رواج بینش نادرستی در مورد تعداد وکمّیّت شیعیان است که با تذکّر امام تصحیح می‌گردید.

احادیث مربوط به دومین دعوی

در مورد دعوی درخواست عبّاسیان از امام علیه السلام برای پذیرش حکومت، نخست متن حدیث مورد استناد دکتر مدرّسی را نقل و سپس میزان سازگاری آن را با دعوی ایشان بررسی می‌کنیم. بنگرید:

لمّا بلغ أبامسلم موت إبراهيم الإمام، وجّه بكتبه إلى الحجاز إلى جعفربن محمّد و عبدالله‌بن الحسن و محمّدبن عليّ‌بن الحسين يدعو كلّ واحد منهم إلى الخلافة. فبدأ بجعفر. فلمّا قرأ الكتاب أحرقه و قال: هذا الجواب.

فأتى عبد الله‌بن الحسن. فلمّا قرأ الكتاب، قال: أنا شيخ و لكن ابني محمّداً مهديّ هذه الأمّة. فركب و أتى جعفراً. فخرج إليه و وضع يده على عنق حماره و قال: يا أبامحمّد، ما جاء بك في هذه الساعة؟ فأخبره. فقال: لَاتفعلوا؛ فإنّ الأمر لم يأت بعد. فغضب عبدالله‌بن الحسن و قال: لقد علمت خلاف ما تقول و لكنّه يحملك على ذلك الحسد لابني.

فقال: لا و الله، ما ذلك يحملني و لكن هذا و إخوته و أبناءه دونك. و ضرب بيده على ظهر أبي‌العبّاس السفّاح. ثم نهض فاتّبعه عبدالصمدبن عليّ و أبوجعفر محمّدبن عليّ‌بن عبدالله‌بن العبّاس فقالَا له: أ تقول ذلك؟ قال: نعم

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

و الله أقول ذلك و أعلمه. (ابن‌شهرآشوب، ج ۴، ص ۲۲۹)

زمانی که خبر مرگ ابراهیم امام (رهبر جنبش عبّاسیان) به ابومسلم [خراسانی] رسید، نامه‌هایی به حجاز به سوی جعفربن محمّد (امام صادق۷)، عبدالله‌بن حسن (نوهٔ امام حسن مجتبی۷) و محمّدبن علی‌بن حسین فرستاد و هر یک از آنان را به خلافت دعوت کرد. پس با [فرستادن نامه به] جعفر (امام صادق۷) آغاز کرد. پس آن‌گاه [که امام صادق نامه را خواند، آن را سوزاند و گفت: این جواب [نامه] است.

پس آن گاه که نامه به عبدالله‌بن حسن رسید و او نامه را خواند، گفت: من مردی پیرم؛ ولی این پسرم مهدی این امّت است. پس بر مرکبش سوار شد و به سوی جعفر آمد. چون امام بر وی خارج شدند، دست بر گردن الاغش گذاشتند و فرمودند: ای ابامحمّد، چه چیزی تو را این موقع به اینجا کشانده است؟

پس [عبدالله امام را] خبر داد. پس امام فرمود: این کار را نکنید که [زمان این] امر هنوز فرا نرسیده است. پس عبدالله‌بن حسن خشمگین شد و گفت: اعتقاد تو خلاف آن چیزی است که بر زبان می‌آوری؛ امّا رشک تو به فرزندم تو را وا می‌دارد که چنین سخن بگویی. امام فرمود: نه، به خدا سوگند، این مرا وادار [به خلافگویی] نمی‌کند؛ ولی این و برادران و فرزندانش به جای شما وارث خلافت خواهند بود. و با دست بر پشت ابوعبّاس سفاح زد. سپس برخاست و عبدالصمدبن علی و ابوجعفر محمدبن علی‌بن عبدالله‌بن عبّاس او را دنبال کردند و گفتند: آیا چنین می‌گویی (چنین معتقدی)؟ فرمود: به خدا سوگند چنین می‌گویم و بر آن معتقدم.

در این حدیث نیز، مشابه احادیث قبلی، امام درک متفاوتی از اوضاع زمانه دارند. ایشان نامهٔ عبّاسیان و دعوت آنان را تنها بخشی از نقشهٔ کلّی آنان برای به دست گرفتن خلافت و پیروزی در قیام در برابر می‌دانند. امام علیه‌السلام ضمن تذکّر به عبدالله‌بن حسن وی را از نقشهٔ پشت پرده عبّاسیان در ارسال این دعوت‌نامه‌ها آگاه می‌سازند.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

جالب است که بعدها تاریخ از نقشهٔ پیچیدهٔ عبّاسیان برای تصاحب قدرت خبر می دهد. عبّاسیان سعی داشتند تا از عناصر قومی (اختلافات قومی میان اعراب، مخالفت با اعراب در میان ایرانیان) و اعتقادی (دوستی اهل‌بیت) در میان شیعیان و تازه مسلمانان برای به قدرت رسیدن حداکثر استفاده را بکنند؛ امّا پس از تثبیت قدرت، هم آنان بسیاری از مهره‌های اصلی حرکت خود را کشتند. (طبری، ج ۷، ص ۴۴۹ ـ ۴۵۰)

از دلایل دیگر عبّاسیان برای ارسال دعوت‌نامهٔ فوق، پنهان نگه داشتن هویّت رهبران اصلی قیام خود بود که از تاکتیکهای مهم قیام آنان به شمار می‌رفت. (مسعودی، ج ۳، ص ۲۴۴). در همین راستا، شایستهٔ دقّت است که ابراهیم امام قبل از مرگ خود ابوالعبّاس سفاح را به عنوان وصیّ خود معرّفی کرده بود. (طبری، ج ۷، ص ۴۲۳)

احادیث مربوط به سومین دعوی

دعوی سوم را به دو مفهوم می‌توان تعبیر کرد: ۱. نفی مقام امامت به طور کلّی، یا عدم اعتقاد امام به امامت خویش؛ ۲. عدم اشارهٔ مستقیم به این مقام برای حفظ جان.

همهٔ احادیث مورد نظر آقای دکتر مدرّسی، ناظر به مقام دوم هستند و تکافوی پشتیبانی از ادّعای اول را نمی‌کنند. به عنوان نمونه احادیث تفسیر عیّاشی، رجال کشّی و کافی کلینی را در ذیل نقل می‌کنیم:

عن ابن أبي‌يعفور قال: قلت لأبي‌عبدالله عليه السلام: أعرض عليك دينى الذي أدين الله به. قال: هاته. قلت: أشهد أن لا إله إلّا الله و أشهد أنّ محمّداً صلى الله عليه وآله رسول‌الله، و أقرّ بما جاء به من عندالله. قال: ثمّ وصفت له الأئمّة حتّى انتهيت إلى أبي جعفر. قلت: و أقرّ بك ما أقول فيهم. فقال: أنهاك أن تذهب باسمي في الناس.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

قال أبان: قال ابن‌أبي‌يعفور: قلت له مع الكلام الأول: و أزعم أنّهم الذين قال الله في القرآن: ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي‌الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾. فقال أبوعبدالله: و الآية الأخرى فاقرأ. قال: قلت له: جعلت فداك، أي آية؟ قال: ﴿إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ﴾. قال فقال: رحمك الله. قال قلت: تقول رحمك الله على هذا الأمر؟ قال فقال: رحمك الله على هذا الأمر. (عیّاشی، ج ۱، ص ۳۲۷)

ابن‌ابی‌یعفور می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: [آیا] آیینم را که بر آن خدا را فرمانبری می‌کنم بر شما عرضه کنم؟ فرمود: بیاور (آیین خود را برمن عرضه کن). گفتم: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست وگواهی می‌دهم که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خداست. و به آنچه او از جانب خدا آورده اذعان می‌کنم. سپس امامان را شمرد تا در نهایت به امام باقر علیه‌السلام رسید. سپس گفت: و در مورد شما [نیز] اقرار دارم به آنچه در مورد آنان (امامان پیشین) اقرار داشتم. امام فرمود: من تو را نهی می‌کنم که نام مرا در میان مردم ببری.

ابن ابی‌یعفور گفت: پس از گفتهٔ پیشین خود به امام گفتم: و معتقدم که آنان کسانی هستند که خداوند در قرآن [دربارهٔ آنان] می‌فرماید: خدا را فرمان برید و پیامبر را فرمان برید و صاحبان امر خود را.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: آیهٔ دیگری (نیز) بخوان. عرض کردم: کدامین آیه؟ فرمود: همانا ولیّ شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند و نماز می‌گزاردند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

سپس فرمود: خدا تو را بیامرزد. گفتم: بفرمایید خدا تو را بیامرزد در حالی که تو) به این امر معتقدی . فرمود: خدا تو را بیامرزد بر این امر.

دقّت در حدیث فوق، بر ما روشن می‌سازد که امام نه تنها مقام امامت را از خود نفی نکردند، بلکه با تأیید ضمنی ابن‌ابی‌یعفور را بر وجوهی از مقامات معنوی خویش آگاه ساختند. نفی / نهی امام متوجّه مقام امامت خویش نیست؛ بلکه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

متوجّه فاش ساختن این اعتقاد است. این نهی به هر دلیل که باشد، نافی مقام امامت ایشان نیست؛ امّا از جوّ تعقیب و تقیّه در آن زمان بر می‌آید که فاش ساختن این اعتقاد احتمالا به ضرری جدّی برای معتقدان امامت و وابستگان آنها منجر می شده است. در مورد عبدالله‌بن ابی یعفور این امر شواهدی ویژه دارد: به عنوان مثال نگاه کنید به (کلینی، ج ۳، ص ۱۳۴ و ج ۱، ص ۳۷۶ و ج ۲، ص ۲۱۸ و ج ۷، ص ۴۰۴) که در آن از رفت و آمد ابن‌ابی یعفور با دشمنان اهل‌بیت و صاحب منصبان دربار و خطرات متوجّه وی سخن رفته است. اینک متن دومین حدیث از احادیث مورد نظر آقای دکتر مدرّسی:

جعفربن أحمد، عن جعفربن بشير، عن أبي‌سلمة الجمّال، قال: دخل خالد البجلّيّ على أبي‌عبدالله عليه السلام و أنا عنده، فقال له: جعلت فداك، إنّي أريد أن أصف لك ديني الذي أدين الله به. و قد قال له قبل ذلك أنّي أريد أن أسألك، فقال له، سلني، فو الله لَا تسألني عن شيء، إلّا حدّثتك به على حدّه لا أكتمك. قال: إنّ أوّل ما أبدأ أنّي أشهد أن لا إله إلّا الله وحده ليس إله غيره. قال فقال أبوعبدالله عليه السلام: كذلك ربّنا ليس معه إله غيره. ثمّ قال: و أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله. قال فقال أبوعبدالله عليه السلام: كذلك محمّد عبد الله مقرّ له بالعبوديّة و رسوله إلى خلقه. ثمّ قال: و أشهد أنّ عليّاً عليه السلام كان له من الطاعة المفروضة على العباد مثل ما كان لمحمّد صلى الله عليه و آله على الناس. قال: كذلك كان عليه السلام. قال: و أشهد أنّه كان للحسن‌بن علي بعد عليّ عليهما السلام من الطاعة الواجبة على الخلق مثل ما كان لمحمّد و علي عليهما السلام. فقال: كذلك كان الحسن. قال: و أشهد أنّه كان للحسين من الطاعة الواجبة على الخلق بعد الحسن ما كان لمحمّد و عليّ و الحسن عليه السلام. قال: فكذلك كان الحسين. قال: و أشهد أنّ عليّ‌بن الحسين كان له من الطاعة الواجبة على جميع الخلق كما كان للحسين عليه السلام.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

قال فقال: كذلك كان عليّ‌بن الحسين.

قال: و أشهد أنّ محمّدبن عليّ كان له من الطاعة الواجبة على الخلق مثل ما كان لعليّ‌بن الحسين. قال فقال: كذلك كان محمّدبن عليّ. قال: و أشهد أنّك أورثك الله ذلك كله. قال فقال أبوعبدالله علیه‌السلام: حسبك، اسكت الآن؛ فقد قلت حقّاً.

فسكت فحمد الله و أثنى عليه. ثمّ قال: ما بعث الله نبيّاً له عقب و ذرّيّة إلّا أجرى لآخرهم مثل ما أجرى لأوّلهم. و إنّا لحق ذرّيّة محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله أجرى لآخرنا مثل ما أجرى لأوّلنا. و نحن على منهاج نبيّنا علیه‌السلام لنا مثل ما له من الطاعة الواجبة. (کشّی، ص ۴۲۲)

ابوسلمهٔ جمّال می‌گوید: خالد بجلّی بر امام صادق۷ وارد شد، در حالی که من در خدمتشان بودم. به ایشان عرض کرد: فدایت شوم، می‌خواهم دینم را که بر آن خدا را اطاعت می‌کنم، برای شما وصف کنم. قبل از آن [خالد به امام] گفته بود که می‌خواهم از شما [چیزی] بپرسم. امام۷ فرمود: بپرس که از من چیزی نمی‌پرسی، مگر آنکه در حدّش به تو می‌گویم و از تو پنهان نمی‌کنم.

عرض کرد: نخستین چیزی که بدان آغاز می‌کنم، [آن است] که گواهی دهم که خدایی جز الله نیست، یکتاست و جز او خدایی نیست. امام فرمود: پروردگار ما همین گونه است: یکتاست و خدایی با او نیست.

عرض کرد: گواهی می‌دهم که محمّد بنده و پیامبر اوست. امام صادق۷ فرمود: چنان است محمّد، بندهٔ خدا، اقرارکننده به بندگی او و پیامبر او برای آفریدگانش.

سپس گفت: گواهی می‌دهم که فرمانبرداری از علی۷ بر مردم واجب بود، همان گونه که فرمانبرداری از محمّد۹ [واجب بود]. فرمود: همان گونه بود...

گفتم: گواهی می‌دهم که شما نیز کلّ آن فرمانبرداری واجب را به میراث

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

برده‌اید. فرمود: بر توست که اینجا سکوت کنی که راست گفتی. پس ساکت شد.

پس خدا را شکر گزارد و او را ثنا گفت. سپس گفت: خدا پیامبری را نفرستاد مگر آنکه برایش نسلی قرار داد که بر آخرین آنان همان [حکم] جاری بود که بر نخستین آنها جاری بود. و ما به راستی ذرّیّهٔ محمّد ۹ هستیم بر آخرین ما همان [حکم] جاری است که بر نخستین ما جاری بود. و ما بر راه پیامبرمان هستیم؛ از ما همان فرمانبری [واجب] است که از او [واجب است].

در حدیث فوق نیز امام علیه‌السلام سخن خالد بجلی را به صراحت تأیید کرده و بر امامت خویش تأکید نموده‌اند؛ امّا او را امر به سکوت نمودند. پس از آن، امام علیه‌السلام به‌تفصیل، از مقام خود سخن گفته‌اند تا جایی برای ناباوری باقی نماند.

اینک سومین حدیث از احادیث مورد نظر آقای دکتر مدرّسی:

عَنْ مَنْصُورِبْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ علیه‌السلام: ... إِنَّ عَلِيّاً علیه‌السلام لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَمَا تَرَكَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ أَنَّ الْحُجَّةَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَمَا تَرَكَ أَبُوهُ وَ جَدُّهُ. وَ أَنَّ الْحُجَّةَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنُ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً. فَقَالَ: رَحِمَكَ اللهُ. فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ.

وَ قُلْتُ: وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً. فَقَالَ: رَحِمَكَ اللهُ. فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ.

وَ قُلْتُ: وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ أَبَاجَعْفَرٍ وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً. فَقَالَ رَحِمَكَ اللهُ. قُلْتُ: أَعْطِنِي رَأْسَكَ حَتَّى أُقَبِّلَهُ. فَضَحِكَ.

قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَبَاكَ لَمْ يَذْهَبْ حَتَّى تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ كَمَا

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

تَرَكَ أَبُوهُ. وَ أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّكَ أَنْتَ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ طَاعَتَكَ مُفْتَرَضَةٌ. فَقَالَ: كُفَّ رَحِمَكَ اللهُ. قُلْتُ: أَعْطِنِي رَأْسَكَ أُقَبِّلْهُ، فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ. فَضَحِكَ وَ قَالَ: سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ فَلَا أُنْكِرُكَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدا. (کلینی، ج ۱، ص ۱۸۹؛ کشّی، ص ۴۲۰)

منصوربن حازم می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: ... همانا علی علیه‌السلام [از دنیا] نرفت، مگر آنکه حجّتی پس از خود باقی گذاشت، همان گونه که پیامبر خدا باقی گذاشت... پس (امام) فرمود: خدا تو را بیامرزد. پس من سر ایشان را بوسیدم و گفتم: گواهی می‌دهم که علی‌بن حسین (از دنیا) نرفت مگر آنکه حجّت بعد از خود اباجعفر محمدبن علی را باقی گذاشت... پس امام فرمود: خدا تو را بیامرزد. گفتم: سرتان را بیاورید تا ببوسمش. پس امام خندید.

گفتم: خدا [امر] شما را سامان دهد، می‌دانم که پدرتان [از دنیا] نرفت تا آنکه حجّت پس از خود را باقی گذاشت، همان گونه که پدرش باقی گذاشت. و خدا را گواه می‌گیرم که شما حجّت هستید و فرمانبرداری شما واجب شده است. فرمودند: بس کن، خدا تو را بیامرزد. گفتم: سرتان را بیاورید تا ببوسمش. پس سرش را آورد و سرش را بوسیدم. خندید و فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس که پس از این، هرگز تو را ناشناس نمی‌دارم.

همچنان که از حدیث فوق نیز پیداست، امام علیه‌السلام نه تنها در مقام نفی امامت خویش نبودند، بلکه به طور ضمنی، گفتهٔ پرسشگر را درباره امامت خود تأیید کرده‌اند.

احادیث مربوط به چهارمین دعوی

احادیث دالّ بر نهی از تبلیغ تشیّع را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) نهی از تبلیغ تشیّع در مواردی که این تبلیغ جان مبلّغ را به خطر می‌انداخته یا باعث انکار و نافرمانی شنوندهٔ کم‌تحمّل یا کم‌بینش می‌شده‌است. احادیث منقول در کتاب *الکافی* (کلینی، ج ۲، ص ۲۲۲ ـ ۲۲۶ و ۳۶۷ ـ ۳۶۹) ناظر به این مقام‌اند.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

ب) نهی از تبلیغ تشیّع به طور کلّی و سپردن امر هدایت به خداوند. (کلینی، ج ۱، ص ۱۶۵ ـ ۱۶۷، باب الهدایه أنّها من الله عزّ و جلّ؛ همو، ج ۲، ص ۲۱۲ ـ ۲۱۴، باب ترك دعاء الناس؛ برقی، ج ۱، ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱، باب الهدایه من الله عزّ و جلّ)

در این میان، احادیث دالّ بر مقام اوّل، کاملاً سازگار با روش و اعتقاد شیعی اند. به عنوان مثال، یک حدیث از احادیث *کافی* در مقام اوّل را در ذیل می آوریم:

عَنْ مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عليه السلام: يَا مُعَلَّى، اكْتُمْ أَمْرَنَا وَ لَا تُذِعْهُ؛ فَإِنَّهُ مَنْ كَتَمَ أَمْرَنَا وَ لَمْ يُذِعْهُ، أَعَزَّهُ اللهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَ جَعَلَهُ نُوراً بَيْنَ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ يَقُودُهُ إِلَى الْجَنَّةِ. يَا مُعَلَّى، مَنْ أَذَاعَ أَمْرَنَا وَ لَمْ يَكْتُمْهُ، أَذَلَّهُ اللهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَ نَزَعَ النُّورَ مِنْ بَيْنِ عَيْنَيْهِ فِي الْآخِرَةِ وَ جَعَلَهُ ظُلْمَةً تَقُودُهُ إِلَى النَّارِ. يَا مُعَلَّى، إِنَّ التَّقِيَّةَ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ. يَا مُعَلَّى، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي السِّرِّ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي الْعَلَانِيَةِ. يَا مُعَلَّى، إِنَّ الْمُذِيعَ لِأَمْرِنَا كَالْجَاحِدِ لَهُ. (کلینی، ج ۲، ص ۲۲۳ ـ ۲۲۴)

معلّی بن خنیس روایت می کند که امام صادق عليه السلام فرمود: ای معلّی، امر ما را پنهان کن و آن را افشا مکن؛ پس هر آن که امر ما را پنهان کند و آشکار نسازد، خدا وی را در دنیا عزّت می دهد و آن را نوری در میان چشمانش قرار می دهد که وی را بهشت رهنمون می سازد.

ای معلّی، هر که امر ما را افشا کند و مخفی ندارد، خدا وی را در دنیا ذلیل می نماید و در آخرت نور میان چشمانش را بر می دارد و [به جای آن] تاریکی قرار می دهد که وی را به سوی آتش رهنمون می شود.

ای معلّی، تقیّه از دین من و از دین پدران من است و کسی که تقیّه ندارد دین ندارد. ای معلّی، خدا همان سان دوست دارد که در پنهانی عبادت شود که دوست دارد آشکارا عبادت گردد. ای معلّی، افشاکنندهٔ امر ما چون منکر آن است.

این حدیث به روشنی به نهی از افشای امر ائمّه در جایگاه تقیّه می پردازد. روشن

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

است که با توجّه به تعریف تقیّه، جایگاه آن تنها در مواردی است که ضرری جدّی متوجّه مبلّغ و مدافع امر خاندان پیامبر گردد.[1]

امّااحادیث مربوط به مقام دوم شایستهٔ دقّت افزون‌تری‌اند. این احادیث ظاهراً شیعیان را از دعوت و مجادله با سنّیان بر حذر می‌دارند. برای مثال، در روایتی آمده‌است:

عَنْ فُضَيْلِ‌بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي‌عَبْدِاللهِ‌عليه‌السلام: نَدْعُو النَّاسَ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: لَا يَا فُضَيْلُ؛ إِنَّ اللهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً أَمَرَ مَلَكاً فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ فَأَدْخَلَهُ فِي هَذَا الْأَمْرِ طَائِعاً أَوْ كَارِهاً. (کلینی، ج ۱، ص ۱۶۷؛ نیز ر.ک: برقی، ج ۱، ص ۲۰۲)

فضیل‌بن یسار گوید: به امام صادق‌عليه‌السلام عرض کردم: آیا مردم را به این امر بخوانیم؟ فرمود: نه ای فضیل، هرگاه خدا برای بنده‌ای نیکی بخواهد، فرشته‌ای را فرمان می‌دهد تا گردن او را بگیرد و او را در این امر وارد کند؛ خواه با خشنودی و خواه با کراهت.

هر چند مفاد ظاهری این‌گونه احادیث متوجّه نوعی نهی از دعوت اهل تسنّن به سوی تشیّع است؛ لیکن دقّت در مجموعهٔ احادیثی که در این موضوع وارد شده، نشان می‌دهد که مراد از این‌گونه احادیث، نهی از مجادلهٔ لفظی با اهل تسنّن است و دعوت به تشیّع، در جایی که بیم مجادلهٔ لفظی نمی‌رود، یا دعوت ضعفای شیعه ظاهراً از مفاد این احادیث خارج است. شاهد این ادعّا احادیثی چون حدیث زیر است که شیعیان را از مجادلهٔ لفظی برحذر داشته، امّا دعوت عملی را توصیه نموده‌است:

امام صادق‌عليه‌السلام فرمود: مردم را با کردارتان به سوی ما بخوانید و دعوت‌کنندهٔ زبانی نباشید؛ زیرا امر آن‌گونه نیست که مردم پنداشته‌اند. هرکس از او پیمان گرفته شده که با ما باشد، از آن پیمان خارج نمی‌شود، حتّی اگر بینی وی را با شمشیر بزنند؛ و هرکس از ما

۱. دربارهٔ مفهوم تقیّه و پنهان داشتن اعتقاد از بیم ضرر، نک: کلینی، ج ۲، ص ۲۱۷ و ۲۲۶، باب التقیّة وباب الکتمان.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

نباشد، اگر دنیا را به او ببخشیم، ما را دوست نخواهد داشت. (حمیری، ص ۳۸)

حدیث فوق دعوت عملی به تشیّع را جایز شمرده و از دعوت زبانی باز داشته‌است. بنابراین نهی فوق ظاهراً مقیّد به قیودی است که در احادیث دیگر ذکر شده است. جالب اینجاست که صاحب *قرب الاسناد* یکی از این احادیث نهی کلّی را نقل می‌کند و بلافاصله پس از آن حدیثی به همان سند، در باب تقیّه و حفظ جان می آورد. (حمیری، ص ۱۷) همهٔ اینها حاکی از آن است که نهی کلّیّت نداشته و ناظر به زمان و موارد معینی بوده‌است.

حدیث ذیل حاکی از اجازهٔ امام جوادعلیه‌السلام بر نشر مطالبی است که در زمان صادقینعلیهماالسلام اجازه نشر نداشته‌اند:

عَنْ مُحَمَّدِبْنِ الْحَسَنِبْنِ أَبِي خَالِدٍ شَيْنُولَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِيعلیه‌السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ مَشَايِخَنَا رَوَوْا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِاللهِعلیهماالسلام وَكَانَتِ التَّقِيَّةُ شَدِيدَةً فَكَتَمُوا كُتُبَهُمْ وَ لَمْ تُرْوَ عَنْهُمْ. فَلَمَّا مَاتُوا صَارَتِ الْكُتُبُ إِلَيْنَا. فَقَالَ: حَدِّثُوا بِهَا فَإِنَّهَا حَقٌّ. (کلینی، ج ۱، ص ۵۳)

محمّدبن حسن می‌گوید: به امام جوادعلیه‌السلام عرض کردم: فدایت شوم، بزرگان ما از امام باقر و امام صادقعلیهماالسلام روایت می‌نمودند، امّا چون به شدّت تقیّه می‌کردند، کتابهای خود را پنهان کردند و از آنها روایتی نقل نشد. آن گاه که از دنیا رفتند، کتب آنان به ما رسید. امام فرمود: از آن کتابها حدیث بگویید که راست هستند.

تمرکز شیعه در حجاز و عراق در زمان این دو امام و بیم از شناسایی و نابودی کامل راویان روایات ائمّه می‌توانند از حکمتهای روایات مورد بحث باشند.

افزون بر این، عدم تبلیغ شیعه و اشاعهٔ امر ائمّه به طور مطلق، ظاهراً با روش پیامبر اکرم و ائمّهعلیهماالسلام ناسازگار است. به عنوان مثال به دو حدیث ذیل نگاه کنید:

عَنْ سُلَيْمَانَبْنِ خَالِدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِعلیه‌السلام: إِنَّ لِي أَهْلَ بَيْتٍ وَ هُمْ يَسْمَعُونَ مِنِّي. أَ فَأَدْعُوهُمْ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ؛ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ فِي

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

کِتَابِهِ: ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ﴾. (کلینی، ج ۲، ص ۲۱۲، **بَابٌ فِي الدُّعَاءِ لِلْأَهْلِ إِلَى الْإِیمَانِ**؛ نیز نک: فرات کوفی، ص ۲۰۲)

سلیمان‌بن خالد می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: مرا خانواده‌ای است که از من حرف‌شنوی دارند. آیا آنان را به این امر فرا بخوانم؟ فرمود: آری، خداوند بزرگ‌مرتبه در کتابش می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید، خود و خانوادهٔ خود را از آتشی نگه دارید که هیزمش مردمان و سنگ است.»

براین اساس است که مرحوم مجلسی (در شرح حدیث مذکور از قرب‌الاسناد، وجه جمع این احادیث با روش پیامبر و ائمّه علیهم‌السلام را نهی از مجادلهٔ منجر به ضرر و مشقّت می‌دانند. بنگرید:

شاید هم مقصود از این روایات نهی شیعه از رودررویی و مجادله با مخالفان است به صورتی که آسیبی به آنان رسد؛ زیرا آنان (شیعیان) در این کار زیاده‌روی می‌کردند به گمان آنکه به این وسیله می‌توانند مردمان را هدایت کنند. پس هدف بازداشتن مردم از هدایت (دعوت) مردم نیست در جایی که گمان سودمندی می‌رود و احتمال ضرر نیست؛ زیرا آن از بزرگ‌ترین واجبات است. (مجلسی، ج ۵، ص ۱۹۹)

علاوه بر این، در موارد گوناگونی، امام صادق علیه‌السلام به گفتگو با سران عامّه پرداخته‌اند (کلینی، ج ۱، ص ۵۸ و ج ۸، ص ۳۱۱) و جدال احسن یاران خویش را ستوده‌اند. نمونهٔ روشن آن ماجرای مناظرهٔ کلامی هشام‌بن حکم با عمروبن عبید دانشمند معتزلی آن عصر است که امام علیه‌السلام پس از شنیدن گزارش هشام از مناظره‌اش با عمرو، وی را تصدیق و تأیید و تحسین می‌فرماید. (نک: کلینی، ج، ص ۱۶۹ ـ ۱۷۰)

نتایج

در این مقاله، چهار نکته از نکات مطرح شده دربارهٔ زندگی امام صادق علیه‌السلام در

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

کتاب آقای دکتر مدرّسی طباطبایی را از دیدگاه صحّت و سازگاری با آموزه‌های شیعی بررسی کردیم.

در مورد فراوانی یاران امام علیه السلام و عدم قیام ایشان با وجود تعداد یاران، با نقل مستندات آقای مدرّسی نشان دادیم که در همان مستندات امام علیه السلام پرسشگر را متوجّه ایمان و استقامت این تعداد یاران می‌کند و او را متنبّه می‌سازد که این کیفیّتِ یاران، قیامی همه جانبه را تکافو نمی‌کند.

در مورد دعوت بنی‌عبّاس از امام برای پذیرش خلافت، متذکّر شدیم که بر اساس مستندات روایی و تاریخی، هدف بنی‌عبّاس از این دعوتها مخفی ساختن هویّت رهبران واقعی قیامشان بود؛ در حالی که آنان جانشین مورد نظر خود را برای خلافت (ابوالعبّاس سفّاح) از قبل تعیین کرده بودند.

در مورد نهی امام از خواندن ایشان با لقب امام، دیدیم که امام در چنین مواردی مخاطب را متوجّه مقام امامت خود کرده‌اند، امّا او را از به خطر انداختن جان خویش به‌سبب اظهار عقاید خود بر حذر داشته‌اند.

آخرین مورد از موارد مورد بررسی ما نهی امام از تبلیغ تشیّع بود. در این مورد، نشان دادیم که امام خود به تبلیغ تشیّع پرداخته‌اند و تبلیغ یاران خود را نیز ستوده‌اند. علاوه بر این، در بسیاری از موارد نهی، امام صریحاً نهی خود را معلّل به مخاطره‌آمیز بودن این تبلیغ کرده‌اند. به چنین قرائنی، پیداست که نهی امام از تبلیغ تشیّع در موارد دیگر نیز متوجّه امر تقیّه و حفظ جان است.

این موارد تنها نمونه‌های کوچکی از موارد شایستهٔ دقّت و تحقیق در کتاب آقای دکتر مدرّسی طباطبایی است. امیدواریم که به توفیق الاهی و به همّت محقّقان، نقد و بررسی منصفانهٔ این کتاب ادامه یابد. باشد که نور حقیقت از این میانه بتابد و با تعامل سازنده با مؤلّف محترم و کتاب وی، سره از ناسره جدا گردد.[1]

۱. در نگارش این مقاله، از نظرات استاد رضا فریدونی بهره برده‌ام که از ایشان سپاسگزاری می‌کنم.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]

منابع

۱. ابن‌شهرآشوب، محمّدبن علی. **مناقب آل ابی‌طالب**علیهم‌السلام. قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.

۲. برقی، احمدبن محمد (حدود ۲۷۴ ق). **قم: دار الکتب الاسلامیّة**. ۱۳۷۱ ق.

۳. حمیری، عبدالله‌بن جعفر (قرن ۳ ق). **قرب الإسناد**. قم: مؤسّسة آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۳ ق.

۴. عیّاشی، محمّدبن مسعود. (۳۲۰ ق). **تفسیر العیّاشی**. تهران: المطبعة العلمیّة، ۱۳۸۰ ق.

۵. فرات‌بن ابراهیم کوفی (۳۰۷ ق). **تفسیر فرات الکوفی**. تهران: مؤسسة الطبع النشر فی وزارةالإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.

۶. کشّی، محمّدبن عمر (قرن ۴ ق). **اختیار معرفة الرّجال**. مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ ق.

۷. کلینی، محمّدبن یعقوب (۳۲۹ ق). **الکافی**. تهران: دار الکتب الاسلامیّة، ۱۴۰۷ ق.

۸. مجلسی، محمّدباقربن محمّدتقی (۱۱۱۰ ق). **بحارالانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار**.بیروت: دار إحیاء تراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2024-10-12]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1390.9.33.12.3]